

مهندس رضا زرگری

ایمیل:

r.zargar@gmail.com

وابستگی:

محقق تاریخ باستان آذربایجان

تحلیلی بر وجه تسمیه و مرزهای آذربایجان باستانی

چکیده:

در این مقاله در خصوص ماهیت سرزمینی و اتنیکی آذربایجان باستانی بحث شده و ادعاهای مربوط به نام و معنای کلمه آذربایجان بحث شده است. با توجه به سوابق و رویه مرسوم در آذربایجان که اسامی اماکن عمدتاً بر پایه نامهای قومی استوار است کلمه آذربایجان از آس ها مشتق شده است. در این مقاله به حدود آذربایجان تاریخی قبل از میلاد و بعد از میلاد نیز اشاراتی شده است.

کلمات کلیدی: آذربایجان، وجه تسمیه، مرزها

استناد (آپا):

زرگری، ر. تحلیلی بر وجه تسمیه و مرزهای آذربایجان باستانی. ارومیه: فصلنامه تخصصی "مطالعات تاریخ آذربایجان و ترک" -

جلد ۰۱، شماره ۰۴، تابستان ۱۴۰۳. ۸۶۹۰-۳۰۴۱ شاپا

Reza Zargari

Email:

r.zargar@gmail.com

Affiliation:

Engineer,

Researcher of ancient history
of Azerbaijan

An Analysis of the Nomenclature and Borders of Ancient Azerbaijan

Abstract:

In this article, the territorial and ethnic nature of ancient Azerbaijan is discussed and the claims related to the name and meaning of the word Azerbaijan are discussed. According to the records and the customary practice in Azerbaijan, where the names of places are mainly based on ethnic names, the word Azerbaijan is derived from Aces. In this article, there are references to historical Azerbaijan BC and AD.

Key words: Azerbaijan, denomination, borders

CITATION (APA):

Zargari, R. An Analysis of the Nomenclature and Borders of Ancient Azerbaijan. Urmia: "Studies on Azerbaijan and Turk's history" Specialized Journal, year 01, number 04, Summer 2024, ISSN: 3041-8690.

Mühəndis Rza Zərgəri

E-poçt:

r.zargar@gmail.com

Mənsubiyyət:

Azərbaycanın qədim tarixinin
tədqiqatçısı

Qədim Azərbaycanın terminologiyası və sərhədlərinin təhlili

Xülasə:

Bu məqalədə qədim Azərbaycanın ərazi-etnik təbiətindən bəhs edilir və Azərbaycan sözünün adı və mənası ilə bağlı iddialar müzakirə edilir. Yer adlarının əsasən etnik adlara əsaslandığı Azərbaycanda qeydlərə və adət-ənənələrə görə, Azərbaycan sözü as sözündən götürülüb. Bu məqalədə eramızdan əvvəl və eramızdan sonrakı tarixi Azərbaycana istinadlar var.

Açar sözlər: Azərbaycan, denominasiya, sərhədlər

CITATION (APA):

Zərgəri, R. Qədim Azərbaycanın terminologiyası və sərhədlərinin təhlili. Urmiya: "Azərbaycan və Türk tarixi araşdırmalar" İxtisaslaşdırılmış Jurnal, il 01, nömrə 04, Yay 2024, ISSN: 3041-8690.

Eski Azerbaycan'ın Terimolojisi ve Sınırlarının Analizi

Mühendis Rıza Zargari

E-posta:

r.zargar@gmail.com

Üyelik:

Azerbaycan'ın eski tarihi
araştırmacısı

Özet:

Bu makalede eski Azerbaycan'ın bölgesel ve etnik yapısı ele alınarak, Azerbaycan kelimesinin adı ve anlamı ile ilgili iddialar tartışılmaktadır. Yer adlarının ağırlıklı olarak etnik isimlere dayandığı Azerbaycan'da kayıtlara ve örf ve adete göre Azerbaycan kelimesi As'tan türemiştir. Bu yazıda tarihi Azerbaycan'dan M.Ö. ve M.S.'ye atıflar bulunmaktadır.

Anahtar kelimeler: Azerbaycan, mezhep, sınırlar

CITATION (APA):

Zargari, R. Eski Azerbaycan'ın Terimolojisi ve Sınırlarının Analizi. Urmiye: Üç Aylık "Azerbaycan ve Türkiye Tarihi Üzerine Araştırmalar" Uzmanlık Dergi, yıl 01, sayı 04, Yaz 2024, ISSN: 3041-8690.

در تاریخ نگاری متداول، تاکنون اشاره قدرتمندی در خصوص ماهیت سرزمینی و اتنیکی آذربایجان باستانی صورت نگرفته است. محدوده‌های جغرافیایی و مختصات آن هنوز در پرده ابهام باقی مانده و گستره‌های متفاوتی برای آن ادعا می‌شود. ضمن آن که در بسیاری از موارد آذربایجان را مصغر کرده و به مراتب کوچکتر از ریشه‌ها و سوابق تاریخی وانمود می‌کنند. همچنین در تحلیل وجه تسمیه نیز همین رویه را به کار برده و با ساده‌انگاری، بعضاً روی نکته نظرانی حتی متناقض پا می‌فشارند. حال آن که با توجه به قدمت زمانی و استقرار اتنیک‌ها، اقوام و مخصوصاً حضور و تبلورهای متعدد مفهومی در مختصات آن، بایستی به مراتب عمقی‌تر بدان نگریم.

با توجه به سوابق و رویه مرسوم در آذربایجان که اسامی اماکن عمدتاً بر پایه نام‌های قومی استوار است، لذا منطقی خواهد بود تا انتخاب اول در چنین تحلیلی، همین موضوع در نظر گرفته شود. منتهی، در آنالیز این عنوان سرزمینی، برخی محققین و نویسندگان نام آذربایجان یا آذربایگان را الهامی از نام فرمانروای این سرزمین، یعنی آتروپاتگان آورده‌اند (۱) - اما منابع چندان مستدل و جامعی در این ادعا در دست نیست. حال آن که مدارک استدلالی هم غیر از تعبیری از «نگهبان آتش بودن» ارائه نمی‌کنند. جدا از این که هنوز مدارکی مبنی بر زرتشتی بودن مردم این سرزمین - حداقل در اعصار مورد بحث - در میان نیست تا به صورت قدرتمندی بتوان رابطه‌ای با آتشکده‌ها یا مفهومی از پاسداران آتش را برقرار نمود. همچنان که حتی نزد دیلمیان البرز که در مجاورت با این سرزمین قرار دارند هم مدارکی بر چنین تعلقاتی وجود نداشته است. (۲) اصولاً «آتر» اوستایی که در پهلوی به صورت: «آتخش» و «آدور» بوده، در فارسی نو به شکل: «آتش» و «آذر» خوانده می‌شود. (۳) از این جهت، بسیار بعید به نظر می‌رسد نام این سرزمین با توجه به قدمتی که واجد آن بوده و نیز تقدیمی که اقوام «آس» داشته‌اند، الزاماً مفهومی از «آتش» یا وجه تسمیه‌ای تنها متعلق به نام یک فرمانروا را همراه داشته باشد. مگر آن که زمان اطلاق چنین عنوانی را متعلق به مرسوم شدن کاربرد زبان فارسی نو - آن هم به صورت اتنونیم و نه آندوانتونیم - تصور نمائیم - که آن نیز بسیار بعید است. گو این که در بسیاری موارد، برداشت‌های مقطعی در نوع تفسیر جامعه از یک ویژگی جغرافیایی یا قومی بیشتر مطرح می‌شود بدون آن که الزاماً سوابق دیرین آن مدنظر بوده باشد. در عین حال، افروختن آتش در معابد متعدد آذربایجان (اوجاق‌ها) و یا نشت نفت در بخش‌های زیادی از آن، می‌توانسته در برقراری پیوندی موضوعی با تعبیر آذر به عنوان آتش موثر افتاده باشد. (نفت را در دوران کهن، «روغن مادی» می‌نامیدند و در نبردها (۴) و روشن کردن مشعل‌ها و یا در ساخت بنا با کمک فیرطبیعی (۵) از آن استفاده می‌شد). حال آن که برخلاف تعبیر متداول و ساده‌انگاری در ارتباط نام آذربایجان با «آذر» و آتش فارسی، احتمالات مستدل دیگری نیز مطرح است. مخصوصاً که اطلاع داریم در میان «مادی»ها به عنوان یکی از ساکنین دیرین آذربایجان، نه تنها الهه‌های هندواروپایی وجود نداشته بلکه "اسامی که با نام آتش مقدس (آدور - آذر - آتور - آتر) و پهلوانان اوستا ترکیب شده باشد نیز وجود ندارد." (۶) مضاف بر موارد مطروحه فوق، مدعیان برقراری ارتباط بین «آذر» به معنی آتش با نام آذربایجان و

در تمایز با آذربادگان/ آذرباداقان و یا در تقابل با اطلاق اتنیکی به آس‌ها، غافلند که قانون کتابت عربی «ذال معجمه» در نحوه نگارش اسناد و تعابیر شفاهی متعاقب آن مسبوق سابقه است. بدین صورت که اعراب در خصوص کلمات بیگانه با زبان آنان، «د» را به شکل: «ذ» ثبت و اطلاق نموده‌اند. در اسناد تاریخی نیز اشاره به معجمه بودن «ذال» آذربایجان شده است. (۷) از این روی، احتمال زیادی دارد که حتی با فرض تمایز بین آذربایجان با نام آس‌ها، آدار/ آذر ترکی و به معنی بلندی، (۸) در مواجهه با چنین ساختار کتابت در دوران اسلامی، به صورت: «آذر» در آمده و متعاقباً با تعابیر فرضی و ذهنی متاخری، مورد تسمیه با آتش قرار گرفته باشد. مخصوصاً که اطلاع داریم حتی با فرض تلفظ آتوربادگان، «ت» پهلوی نیز تبدیل شده به «ذال» است (۹).

بایستی توضیح داده شود که عنوان: آز/ آس/ آست/ آست به صورت بسیار فراگیری در اسامی اماکن و عارضه‌های جغرافیایی آذربایجان به یادگار مانده است. نام اماکنی چون: اسکو (اس+ کوی) (نام این شهر را در برخی منابع به صورت: اوش کایای ماننایی و یا اوش کایای اورارتوئی آورده‌اند؛ یعنی: سه قلعه)، سلماس و مین‌اس در همین شهر، هریس (هر+ آس) و روستاهایی با اسامی زرناس (زرن+ آس)، آس و آست‌مال در منطقه قره‌داغ (جنوب ارس) و بئل‌آس (آبادی آس‌ها) در مشگین‌شهر ساگاوز (سکاواز)، اسکستان، آسبو از اسامی متعلق به سکاه در خلخال و یا اسبمرز (اسمه‌لی) در سرپین (سرعین)، اس‌به‌مرد در الموت، (با بازمانده‌هایی از اسماعیلیه- خرمیه) اس‌بی‌شیر به معنی: شهر آس‌ها در مهاباد (سویوخ بولاغ)، اس‌به‌ریز در تبریز، آی‌آس در میانه از آن جمله به شمار می‌آید. چنین گستردگی برای آن را نمی‌توان جدا از تناسبات و پیوندهای اتنیکی و سکونت در کلیت یک سرزمین قرار داد. اگر می‌پذیریم که قومی مشخص و پرتعداد در مدت زمانی طولانی در یک جغرافیا استقرار و حیات اجتماعی- سیاسی داشته، طبیعتاً در آنالیز نام عمومی آن منطقه نیز نمی‌توان چنین مواردی را از نظر دور داشت. مخصوصاً که بخش اول تشکیل دهنده آذربایجان، چنین تعابیری را مشخصاً بیانگری می‌نماید. کلمه آزر در زبان ترکی و علاوه بر «بزرگی»، «مرد منسوب به طایفه «آز» را هم دربر می‌گیرد. (۱۰) بنابراین، می‌توان با احتمال عنوان نمود که در دورانی که آرها/ آس‌ها- به عنوان جانشینان سکاه- در این سرزمین معروف شده بودند، اتنونیم یا آندواتنونیم خود را نیز بر کلیت آن تسری داده باشند. به عبارتی دیگر، آذربایگان از ترکیب آز/ آس+ آر+ بای+ کان/ گان/ قان تشکیل شده و مشخصاً از قوم «آز» یا «آس» سخن به میان می‌آید. مطابق روایت شاردن هم این سرزمین آسورپایکان Asurpaican (آس+ آر+ بای+ گان) ذکر شده (۱۱) که چنین ایده‌ای را بیشتر تقویت می‌نماید. در چنین نگرشی نباید احتمال این‌که در ترکیب فوق، «بای» انعکاسی از: بی/ پی/ په، علامت جمع پروتوترکی بوده را هم از نظر دور داشت. در این صورت، آس‌آرها به صورت گروهی مطرح شده و نهایتاً در ترکیبی به شکل: آس‌آربی‌قان معنی سرزمین آس‌آرها را تداعی خواهد نمود. نهایتاً با توجه به عمومیت و تعدد زیاد اسامی اماکن مرتبط با آس‌ها در این خاک که در تعدادی فراوان مشاهده می‌شود، تحلیل با چنین ارتباط اتنیکی اندیشه غالبی به نظر می‌رسد. ضمن آن‌که این تمرکز، در قسمت‌های شرقی این سرزمین شدیدتر و شاید از اولین نواحی اسکان آنان قلمداد می‌شده است. منتهی با دقت

در بعد زمانی و تغییرات سیاسی روی داده در اعصار بعدی، مشخص می‌شود که الزام و اصرار بر چنین اطلاقی ضرورتی را دیکته نمی‌نماید. به عبارتی دیگر، عنوان مرتبط با نام یک اتنیک در اشکال یا با تعبیری متمایز (با حفظ قالب‌های کلی پیشین) می‌تواند همواره خود را نمایش دهد.

در تعبیری متفاوت از اطلاقی اتنیکی، نام این سرزمین را به شیوه دیگری نیز می‌توان تفسیر نمود. اصول نوشتاری آتروپاتگان، "از منابع عربی شکل گرفته و پیش از آن به صورت آدوربادقان، آذربادقان نوشته شده است." (۱۲) این نوع اطلاق را می‌توان در بازه معاصر با هخامنشی تا اسلام در نظر داشت. نام این سرزمین در زبان‌های مختلف به شکل‌های گوناگون تلفظ شده است. در منابع ساسانی به صورت آذربادگان (آداریگان)؛ (۱۳) در میان یونانیان آتروپاتنا/ آدربایگانون (و در مواردی آدرباداقان)؛ در گرجی آدرباداقان؛ در ارمنی آتارپاتاقان؛ و آذربایغان در زبان سریانی و همچنین آذربيجان در زبان عربی، قید شده است. علی‌یف هم بر یکی بودن آتروپاتن با آتروپاتکان (آذربادگان) صحه می‌گذارد. (۱۴) حتی ابن‌ندیم کلمه‌ای به صورت آذربازان قید کرده (۱۵) که محتملاً همان آذربایجان بوده است. بدین صورت مقایسه موارد فوق، موضوع تغییر به «آذر» را موردی متاخر نشان می‌دهد- گو این‌که علاوه بر «آدار» در برخی از گویش‌های ترکی، «آذر» معنی: بلندی و غیر از آتش را بیان می‌دارد. (۱۶) همچنین با مقایسه آدوربادگان/ آذربادگان با آذربایجان، ظاهراً طبق روال کاتبان عرب، «ذ» جایگزین «د» شده است. همان‌طوری که «ج» نیز در ترکیب آذربایجان «عربی» عنوان شده است. (۱۷) در نقشه سال ۱۷۴۴ میلادی هم که در آمستردام تهیه شده، این سرزمین را به صورت آدیربیجان Adirbeitzan ثبت کرده‌اند. (نسخه‌ای از نقشه در اختیار نویسنده قرار دارد). نهایت این‌که مرکز ثقل عنوان آذربایجان، با فرض تفاوت با «آد/آدار» بر بخش آغازین به شکل: «آذ/آز/آس» سنگینی می‌نماید. زائور حسن‌اف در این زمینه می‌نویسد: "ما چنین نتیجه‌گیری می‌نماییم که کلمه «آز» در زبان تورکی از معانی: «بزرگ، عظیم، بالا، دوست، خیر و خوب» برخوردار است." (۱۸) رشیدالدین هم نوشته که، اوغوزخان در بدو ورود به این مکان محلی انتخاب کرده و دولتی به نام: آذربایقان را بنیاد نهاد. «آزر» در تورکی به معنای «بزرگ» و بایقان به معنای «جایگاه بزرگان، دولت‌ها» می‌باشد. (۱۹) غیاث‌الدین رامپوری در این زمینه می‌نویسد: "... و بعضی چنین نوشته که آغور (اوغوزخان) نام پادشاهی در آنجا (آذربایجان) مقام کرده فرمود که همه لشکر در دامن خاک آورده پشته سازند و خود نیز شریک شد. چون پشته بزرگ شد نام آن آدربایگان کرد چه در ترکی «آذر» بلند را گویند و بایگان جای توانگران را گویند معرب مجموعه آذربایجان." (۲۰) محیط طباطبائی در نقد داستان اوغوزخان، می‌نویسد که اگر چنین موضوعی صحت داشت، پس چرا عناوین دیرین آن به شکل اتورپاتکان و یا اتورپاتن بوده است؟ (۲۱) در پاسخ باید گفت که حتی این عناوین نیز با فرضیه ارتفاع و کوه شمردن آذر قابل توضیح است. صرفاً نمی‌توان به دلیل عدم تطبیق زمانی یک داستان، «موضوعیت» را رد نمود. بلکه می‌بایستی روی تحلیل‌های صورت گرفته یا احتمالات محتمل، به تعمق نشست. هرچند که وی به صورت عصبانی و عاری از تعمق داشتن در

استدلال‌هایی قدرتمند، به کوبیدن کامل آن پرداخته، (۲۲) اما داستان تپه ساختن اوغوزخان می‌تواند تعبیری جدید و منتسب به وی بوده باشد که ریشه‌هایی از سوابق فرهنگی کهن آذربایجانی را در عین حال نمایندگی می‌کرده است- موضوعی که از جهت اسطوره‌شناسی کاملاً عادی تلقی می‌شود. در هر حال، در جواب این که داستان اوغوزخان متعلق به دوران ساسانی بوده و قبل از آن چرا اسامی دیگری شامل این سرزمین می‌شده، باید گفت که اولاً اسامی و وجوه تسمیه در گذر ایام- در این مورد چندین قرن- متناسب با تعبیری که در آن مقاطع زمانی مطرح است، قابل تغییر خواهد بود. ضمن آن که آذربایقان در تناقض فاحشی نسبت به آتورپادگان قرار ندارد. همین‌طور به استناد متن رشیدالدین، زمان بالندگی اوغوزها حدود قرن هفتم پیش از میلاد باید در نظر گرفته شود. (۲۳) مخصوصاً باید توجه داشت دینی جدیدی که اوغوزخان آورده بود، نوعی خداپرستی بر مبنای ستایش آسمان‌ها بود (۲۴) و با ادیان دوران ساسانی و یا ابراهیمی متاخر چندان مطابقتی نداشت.

به تعبیری دیگر، «آز» در ترادف با «آد/آدار» به معنی: بلندی- کوهستان- قرار داده می‌شود. آذر را برهان قاطع نیز به معنی: بلندی می‌آورد. (۲۵) کاشغری حدود هزار سال پیش هم آن را بدین‌گونه معنی کرده است. (۲۶) در زبان جغتایی نیز علاوه بر آذر، آدر معنی: بلندی و ارتفاع را دارد. (۲۷) حتی شاید بتوان این مفاهیم را با نام غار باستانی آذیربخ، در پیوندی تاریخی تصور نمود. آس هم جدا از تمایزات اتنیکی، در تعبیر ترکان ساقای معنای: بلندی و اوج گرفتن را می‌رساند. (۲۸) چنین تعبیری می‌تواند با انگیزه‌های ابتدایی در اطلاق عنوان: گئوتورکلر (ترکان آسمانی) که مدت‌ها در آسیای میانه به عنوان قدرت مطلقه حضور داشتند، در قرابت قرار گیرد. یاقوت حموی در همین ارتباط، آذربایجان را سرزمین «کوهستان‌های بسیار» آورده است. (۲۹) نکته جالب آن که گاهی در ادبیات قرن پنجم هجری نیز هنوز آذربایجان تحت ترجمه: «سرجهان» (۳۰) و یا «بام دنیا» (رأس معنی ارتفاع نیز دارد) آورده می‌شد که بر کوهستانی بودن آن به صورت قدرتمندی صحه می‌گذارد. حتی از منظر جغرافیایی و موقعیت توپوگرافیکی نیز اراضی آذربایجان غالباً با چینشی از کوه‌ها و تپه‌های مرتفع و متکثر شکل گرفته که از این جهت چنین تفسیری برای این سرزمین، بیشتر قوت می‌گیرد.

در این ارتباط و برداشتی ذهنی از حدودی که سراسر پوشیده از کوه و کوهستان باشد، بایستی اراضی مجاور آن را نیز که در همین قالب قرار می‌گیرد مدنظر قرار داد. چراکه اگر این اراضی در تعبیری متفاوت عنوان شده باشد، اختصاص مختصات توپولوژیکی تنها به آذربایجان از قوام لازم آن خواهد کاست. منتهی از لحاظ موقعیت و حدود نواحی، منابعی تاریخی در دست است که علاوه بر آذربایجان کنونی، تمامی کوهستان‌های جنوبی خزر و یا دامنه‌های جنوبی آن نیز متعلق به آذربادگان بوده است. (۳۱) حتی در مورد هیرکانیان و علاوه بر مدارکی که در خصوص قرابت‌های باستانشناسی و فرهنگی بین مازندران با آذربایجان مطرح است، همچنین بین آنان با هوارها (هوارلار) پیوندهایی برقرار بوده و چاتال‌اولوک که آنان را به ترکی ایریکلی می‌نامد، منظور همان هوارها هستند. (۳۲) بنابراین در بحث جغرافیای آذربایجان باستانی، باید با نگاه جدیدی به وسعت آن

نگریست. هر چند که چنین تعبیری تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. اصولاً سرزمین تاریخی آذربادگان، علاوه بر آذربایجان کنونی شامل کوهستان‌های جنوبی خزر، گیلان، طبرستان و ری نیز می‌شده است. (۳۳) چنین برداشتی را نتایج استخراجی از سوابق باستانشناسی دیرین این مناطق نیز تایید می‌نماید. آثار سفالی فرهنگ کورا- ارس که مختص قفقاز و آذربایجان بود، در غرب مازندران نیز کاملاً یکسان مشاهده می‌شود. (۳۴) همچنین گروسه هم تناسب در یافته‌های باستان‌شناسی بین آذربایجان و مازندران و اشیای سفالی و مفرغی به دست آمده را مطرح نموده است. (۳۵) در مقایسه بین آثار حسنلی اورمیه با اشیای یافت شده در کلاردشت مازندران و یا حتی مارلیک کاشان، پرادا می‌نویسد: "این روابط به همبستگی نزدیک میان کلاردشت، مارلیک و جام طلایی حسنلو اشاره می‌کنند." (۳۶) این یافته‌ها زمانی اهمیت بیشتری به خود می‌گیرد که مشاهده کنیم جام طلایی قیزیللی‌قیه که در سال‌های اخیر در اطراف مشکین‌شهر پیدا شده هم در قرابت فوق‌العاده‌ای با جام کلاردشت مازندران قرار داشته باشد. در نقوش روی این دو، تعبیر ذهنی همسانی خود را نشان می‌دهد. همچنین و علاوه بر سایر همسانی‌ها، سر شیرهای بیرون زده در برجسته‌کاری به شیوه یکسانی اجرا شده است.

ما اطلاعات کاملی در مورد مرزهای حاکمیتی اتروپاتگان در دست نداریم؛ اما اگر آن را با ادربادگان یکسان در نظر گرفته باشیم، در این صورت، اراضی بزرگتری را نسبت به حدود کنونی- مطابق مستندات تاریخی و باستانشناسی- شامل می‌شد. این مرزها در شرق تا طبرستان امتداد داشته و با سرزمین‌های شرقی ترکان و آسیای میانه در تماس قرار می‌گرفت. با همین تناسب تا حدود جنوبی‌تر و کویر لوت گسترش داشته و محدوده غربی هم تا اراضی ماد سفلی می‌رسیده است. در شمال نیز وضعیت همراه با استمرار شرایط توپوگرافیک و کوهستانی بودن، تا رشته کوه قفقاز امتداد می‌یافت. به عبارتی دیگر، وسعت سیاسی تقریباً انطباق یافته بود با ویژگی‌ها و عوارض جغرافیایی که نهایتاً اراضی وسیعی را شامل می‌شد. این مرزها در مقاطعی دلالت دارد که- جدا از ادوار دیرین‌تر- دولت اتروپاتگان در موقعیت، وسعت و اقتدار حداکثری خود قرار می‌گرفت. در خصوص محدوده‌ای چون ری که در شرایط کنونی جزو آذربایجان محسوب نمی‌شود، باید افزود که این نواحی علاوه بر دوران اتروپاتن باستانی، حتی در زمان خرمیان و قرون ابتدایی اسلام هم غالباً در ترکیب آذربایجان جای داشته است. در واقع، اراضی آذربایگان شامل بخش کوهستانی ماد سابق بعضافه سرزمین اسکیت‌ها، هیرکانیان و کاسی‌ها قلمداد می‌شود که آن نیز کوهستانی بود. حتی در عهد فرمانروایان آذربایجان در قرن سوم و چهارم هجری نیز مشاهده می‌شود که ری و بخش‌های پیرامونی آن در درون مرزهای این سرزمین قرار می‌گرفت. اشپولر می‌نویسد که حکمران تقریباً مستقل آذربایجان، یوسف بن ابی‌ساج در سال ۳۰۴ هجری بر ری حاکم بود و وی به رغم تغییر حدود دولت، تا سال ۹۱۹ میلادی همچنان در اردبیل پایتخت خود، فرمانروایی کرد. (۳۷).

طبری در شرح اتفاقات سال بیست و دوم هجری، از ببر و طلیسان در آذربایجان نام می‌برد. (۳۸) یعنی نواحی سکونتی آنان را جزو آذربایجان قلمداد می‌نماید. ببر و طلیسان توسط مورخین اسلامی از جمله ابن‌خردادبه (۳۹) و نیز بلاذری (۴۰) انعکاس داشته است. چون ببر در متون همواره در کنار طلیسان و بعد از گیلان یا آذربایجان آورده شده، به نظر می‌رسد که در حفاصل تالش- با فرض یکی شمردن طلیسان با تالشان- و گیلان و یا در تمایز جلگه‌نشینی و کوه‌پایه‌ای (گالش‌ها) تعبیر شده باشند. نتیجتاً، قرارگیری تمامی این مناطق درون یک واحد جغرافیایی و احتمالاً سیاسی در مقاطعی طولانی مطرح بوده است. اعتمادالسلطنه هم به نقل از مورخی، ساکنین نیمه شمالی رشته کوه البرز را چون آذربایجانی‌ها تورانی و از اسکیت‌ها برشمرده است. (۴۱) به عبارتی دیگر از منظر ارتباطات و مشخصات قومی نیز تمامی ساکنین از اراضی کوهستانی را در یک هارمونی و همگونی بیان داشته که می‌تواند شالوده مشترک سرزمینی- اتنیکی را برای یک هویت ملی بیانگری نماید.

در زمان خسرو انوشیروان، تقسیمات کشوری که به چهار ناحیه منفک از هم در نظر گرفته شده بود، جبال، آذربایجان و ارمنستان، در قالب یک ساختاری سرزمینی قرار داشت. (۴۲) بنابراین، مستندات تاریخی به صورت گسترده‌ای بر اشتراکات هویتی تمامی این نقاط تاکید می‌کند. حتی پیش از میلاد نیز استرابو ادعان دارد که ارمنستان جزئی از ماد بوده است. (۴۳) (ضمناً فراموش نکنیم که منظور از ارمنستان، ارمنستان کنونی نیست و همچنین ساکنین تماماً ارمنی نبوده بلکه حداقل چهار گروه قومی در آن زندگی می‌کرده‌اند (۴۴). اما در خصوص جبال باید افزود که قسمت کوهستان‌های جنوب آذربایجان بعد از حمله اعراب، ابتدا جبال گفته شد؛ بعداً عراق، و برای ایجاد تمایز، عراق عجم و عراق عرب تعریف و نام گرفت. در دوران اسلامی تمامی اراضی کوهستانی از حوالی همدان تا خراسان را جبال و به معنی کوهستان می‌نامیدند. در آن اوان، دیدگاه‌هایی مبتنی بر موقعیت‌ها و مختصات جغرافیایی در تقسیم‌بندی مناطق مرسوم بود. حتی در سال ۲۱۴ هجری نیز جبال، آذربایجان، قم و اسپهان (اصفهان) دارای یک والی بودند. (۴۵) به عبارتی دیگر، سرتاسر اراضی کوهستانی از قفقاز گرفته تا جبال، در قالب یک محدوده از تقسیمات سیاسی قرار داشت. شاید این تعبیر علاوه بر چنین موردی، و نیز این‌که تقریباً از یک هویت قومی پهلوی و پارتی ریشه می‌گرفت، در پیوند با تعابیر باستانی آذربایگان و مرزهای آن قرار داشته باشد.

بنابراین مفهوم ارتفاعات و کوهستانی بودن آذربادگان و «آذر» به معنی: ارتفاع و کوهستان، از جهت مفهومی با بلندی‌های جنوب خزر و دامنه‌های البرز کاملاً در تطابق جغرافیایی قرار می‌گیرد. حتی باید اشاره نمود که نام این رشته کوه را مطابق برخی منابع تاریخی، «کوه‌های آذربایجان» می‌نامیدند. (۴۶) اما نکته قابل تعمق، روایت مینوی به نقل از سید ظهیرالدین است که می‌نویسد: "طبرستان داخل فرشوادگر است و فرشوادگر، آذربایجان و گیلان و طبرستان و ری و قومش می‌باشد." (۴۷) به عبارتی دیگر، تمایزی بین آذربایجان مصغر نسبت به آذربایجان باستانی و اراضی بزرگ‌تری که وی آن را فرشوادگر نامیده مطرح می‌شود. ابن خردادبه نیز سرزمین شمالی را جربی نامیده که عمده آن در اختیار اسپهبد آذربادگان و شامل: ارمنستان و آذربایجان

و ری و دماوند و شلنبه بوده است. (۴۸) (تمامی سرزمین شمالی با حدودی که وی تعریف کرده، شامل منطقه سنتی حضور اشکانیان است.) جالب آن که طبری هم آذربایجان و توابع حاشیه‌ای آن را در زمان ساسانیان، ولایت خور آورده است. (۴۹) در جستجوی بین اسناد و کتب تاریخی، چنین تعبیری را در نوشته‌های محمد بن احمد مقدسی نیز مشاهده می‌کنیم. وی در احسن‌التقاسیم، تمامی مناطق شمال غربی را از بالا به اران، ارمنستان و آذربایجان تقسیم کرده و این سرزمین را رحاب نامیده است. (۵۰) (منظور وی از ارمنستان الزاما شهرهای ارمنی‌نشین نبوده بلکه شرح وی، اورمیه، سلماس، خوی، و حتی مرند یا مراغه را نیز در بر می‌گرفته است (۵۱). وی در کتابش توضیح می‌دهد بدین علت این اسم را انتخاب کرده زیرا نامی نیافته که تمامی خوره‌ها (مناطق) آن را شامل باشد. (۵۲) اما این که تمامی را بدین صورت نامیده یعنی همانند تعبیر سید ضهیرالدین، سرزمین گسترده‌تری بوده که آذربایجان تنها بخشی از آن بوده است. این آذربایجان دوران اسلامی را همان‌طوری که عنوان منطقه آلمانیا در آلمان تنها به بخش کوچکی در جنوب تعلق داشته و بعداً در میان بعضی از کشورهای شرقی به تمامیت آن اطلاق شده؛ بر همین مبنا محتملاً بتوان چنین استنباط نمود که آذربادقان/آذربادگان نیز شامل اراضی به مراتب گسترده‌تری بوده که بعدها در زمان سلطه اعراب، تنها به بخشی از آن آذربایجان اطلاق می‌شده است. اما منظور از خور، رحاب، فرشوادگر، جربی، و یا جبال، در حقیقت تمامی اراضی آذربایجان باستانی یا همان آذربادقان/آرتروپادگان بوده است.

در مورد بخش دوم عنوان: آذربایجان باید افزود: «بی» با فرض تمایز با «بی/پی» پروتوتورکی، به صورت: «بای» همان بیگ و خان است. بای/بی، در زبان ترکی، مفاهیمی چون: مقتدر، توانگر، حاکم را بیان می‌دارد. بای گاهی با: پاد/پات قابل مقایسه بوده و برداشتی از شخص «محافظت کننده» را منعکس می‌کند. در زبان پروتوتورکی سومری نیز «پاتسی» معنی فرمانروا را می‌رساند. (۵۳) بای همچنین در معنی دارا و یا جزئی از کلمه «بایات» یعنی «خدا» به کار رفته است. (۵۴) این واژه نزد بسیاری از اقوام ترک به همین صورت استعمال داشته و علاوه بر آن در ترکیب با کلماتی دیگر نیز همچنان حفظ شده است. «بای‌داق/بایداخ» که از آن است، در آذربایجانی هم به همین شکل تلفظ می‌شود. «بایداق» به معنی: پرچم، به صورت تحت‌اللفظی تعلق داشتن سمبلیک به شخص بای یا بیگ را بیانگری می‌نماید. با توجه به جایگاه و اهمیت بی/بای نزد ترکان، انتساب سمبل یا درفشی مختص به آنان تعبیری بی‌راهه نیست. همچنان که «بایقوش»، به معنی: جغد، مفهوم تحت‌اللفظی: بای+قوش یعنی «بزرگ پرندگان» را می‌رساند. حتی کلمه آبجی/آباجی، محتملاً از ترکیب بای+آچی/آجی که معنی: ماما یا مادر بزرگ و جده است، (۵۵) تشکیل شده باشد.

در انتها نیز پسوند محل و سرزمین کان Qani قرار دارد (۵۶). با توجه به تغییرات پیش آمده در تلفظ رسمی کلمات در سال‌های بعدی و براساس نحوه گویش اعراب، «کان» یا همان «گان/قان»، در مواردی جای خود را به «جان» داده است. مناطقی چون: بایلاقان (بیلقان)، ورزقان، قاراقان، کرگان، (فراموش نکنیم که «کرگا» معنی مالیات سرانه را نیز داشته است. (۵۷) گوگان،

گرگان، تالقان (طالقان)، زنگان (زنجان) و ... از این قرار به شمار می‌آید. در عین حال، قان در ترکی قدیم به معنی: نژاد و اجداد است. (۵۸) ذکی‌اف هم «کان» را «جد» و «نیا» می‌داند- (۵۹) پیوندی بین خون و تبار. به بیانی دیگر، مفهومی مشترک از هویتی قومی در کنار نام مکان یا سرزمین پدید می‌آید- و شاید با تغییراتی زمانی. «آز» در بستر معناشناسی زبان‌های آلتای به معنی «عظیم و بزرگ» است. همچنان‌که در زبان‌های ترکی آسرا، این بن‌واژه یعنی: «بزرگ» و آس نیز «اوج گرفتن» است. (۶۰) (نباید نادیده انگاشت که اکثریت اسامی اتنیکی همراه بوده با معانی و مفاهیمی که در فرهنگ آنان ارزش تلقی می‌شده است). ضمناً مطابق نظر رشیدالدین نیز که «آذر» را در ترکی به معنای: بزرگ و «آذربایقان» را جایگاه بزرگان یا والا آورده، (۶۱) به نوعی دیگر قرابتی بین مفاهیم عنوان شده در بالا و مخصوصاً مابین آذر/ آزر با بای/ بی و سرزمین بزرگان انعکاس داده می‌شود. با تعبیری دیگر، «گان» به عنوان پسوند جمع نیز در زبان باستانی ترکی به شمار آمده و در این صورت بای‌گان مبدل به: بزرگان یا بای‌ها می‌شود. اطلاق حکمرانی بای‌ها، با نظریه پورشریعتی مبنی بر حضور خاندان‌های اشکانی در آذربایجان تا سال‌ها حتی بعد از حمله اعراب هم مطابقت می‌یابد. به عبارتی دیگر، سرزمین بزرگان آس‌آرها یا فرمانروایان کوهستان‌ها و به طور کلی تجمعی از خانات و بگ‌های آذربایجان که اسناد تاریخی نیز به نوعی بر استمرار چنین حاکمیتی از این خاندان‌ها بعد از ساسانیان گواهی دارد.

در نهایت و در یک نتیجه‌گیری، بعد از اسلام، معنی سرزمین کوهستان‌ها یعنی آذربایگان ابتدا در شکل کتابت و معرب شدگی به آذربيجان و سپس با مرسوم شدن آن بدین صورت انعکاس داده شده است. همچنین و در عین حال محتمل است که تا پیش از هخامنشیان- و یا در موازات آذربایگان- بخش آس‌نشین این نواحی را به صورت: آس‌اربايگان نیز نامیده باشند. در این صورت، «آر» به معنی مردم، وقتی با «آز» ترکیب شده و نام گروه نژادی را به میان می‌کشید، در واقع بیانی از: «سرزمین خان/ خانان مردم آس/ آزر» را در نام آذربایجان نمایندگی می‌نماید. اما در دوران بعدی آنان و با توجه به مجموعه موضوعات مطروحه، معانی مرتبط با کوهستانی بودن این سرزمین مخصوصاً در ابعاد آذربایجان باستانی که سایر نواحی پیرامونی را نیز شامل بود، قوی‌تر و پررنگ‌تر نمایانده می‌شود. در عین حال، در بخش‌های کنونی آذربایجان که عمدتاً اقوام سکایی آس/ آزر در آن سکونت داشتند، ممکن است در مقاطعی و یا حداقل در نواحی خاصی از آن، وجوه تسمیه عنوان اتنیکی آنان هنوز باقی بوده باشد. مخصوصاً که وجود روستایی به نام «آرازبای» در شمال آراز، یا «بای‌جان» (بایگان) در رشته کوه البرز (۶۲) و نیز ازقان (یا ازگان) در حوالی اهر، مرسوم بودن چنین ترکیب‌های واژگانی را بیانگری می‌نماید. نهایتاً به نظر می‌رسد که اطلاق اتنیکی: آس‌آر، بعدها به ترتیب در شکل: آذربایگان/ آتروپاتگان و سپس آذربيجان/ آذربایجان استحاله یافته و قُرم گرفته باشد. بنابراین در مبحث توپونومی نایبستی الزاماً یک برداشت یا وجه تسمیه را به تمامی ادوار تسری داد. بلکه متناسب با ویژگی‌های اتنیکی، سرزمینی و مخصوصاً ادراکات مرتبط با آن، در هر برهه‌ای مفهومی خاص و البته منطبق با هویت وابسته را بیان داشته است.

همچنین، این که آذربادگان یا آس آربایگان از منظر نگارندگان عرب واژه‌ای خارجی بوده، کتابت صحیح این نام متناسب با سوابقی که واجد آن است و نیز نوع تلفظ یا انعکاس مفهومی که در میان بومیان به صورت سنتی و تاریخی برجای مانده، مناسب‌تر است به صورت: «آذربایجان» نگارش شود.

منابع:

- ۱- دیاکونوف، ا. م. ۱۳۴۵. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد ترجمه و نشر کتاب ص ۵۵۵
- ۲- مینورسکی، ولادیمیر. ۱۳۴۵. فرمانروائی و قلمرو دیلمیان. ترجمه جهانگیر قائم مقامی. بررسی‌های تاریخی، سال اول، شماره ۱ و ۲ (صص ۱۳۹-۱۶۲). ص ۱۵۲
- ۳- گویری، سوزان. ۱۳۹۵. آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی. تهران: ققنوس (چاپ پنجم). ص ۱۱۶
- ۴- علی‌یف، اقرار. ۱۳۹۱. تاریخ آتروپاتن (آذربایجان باستان). ترجمه مهناز صدری. تهران: ققنوس. ص ۱۳
- ۵- دیاکونوف، . ۱۳۴۵. ص ۱۱۲
- ۶- همان. ص ۴۵۸
- ۷- غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری. ۱۳۶۳. فرهنگ غیاث‌اللغات. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر. ص ۶
- ۸- حسن‌اف، زائور. ۱۳۸۶. سکیف‌های امپراطور. ترجمه رضا جلیلی‌نیا. تهران: نویداسلام. ص ۳۰۵
- ۹- کسروی، احمد. ۱۳۶۸. مردم و زبان باستان آذربایگان. از مجموعه مقالات: زبان فارسی در آذربایجان، (صص ۲۳-۱۱۴). گردآوری ایرج افشار. تهران: موقوفات محمود افشار یزدی. ص ۹۴
- ۱۰- حسن‌اف. ۱۳۸۶. ص ۳۰۶
- ۱۱- شاردن. ۱۳۳۵. سیاحتنامه شاردن (جلد دوم). ترجمه محمد عباسی. تهران: امیرکبیر. ص ۳۹۶
- ۱۲- گروه مولفان انتشارات دورلینگ کیندرزلی. ۱۳۹۷. دایرةالمعارف مصور تاریخ جهان. ترجمه داریوش دل‌آرا. تهران: سایان. ص ۹۰
- ۱۳- پورشریعتی، پروانه. ۱۳۹۷. زوال و فروپاشی ساسانیان. ترجمه خشایار بهاری. تهران: فرزانه‌روز. ص ۱۰۷
- ۱۴- علی‌اف. ۱۳۹۱. ص ۸۵
- ۱۵- ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق. ۱۳۸۱. الفهرست (جلد دوم). ترجمه محمد رضا تجدد. تهران: اساطیر. ص ۲۱

- ۱۶- اوزبکی البخاری، سلیمان. ۱۳۹۲. فرهنگ جغتایی - فارسی. ترجمه حسن عبدالهی جهانی (اوموداوغلو) تبریز: دنیزچین. ص ۳۰
- ۱۷- غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری. ۱۳۶۳. فرهنگ غیاث‌اللغات. به کوشش منصور ثروت. تهران: امیرکبیر. ص ۶
- ۱۸- حسن‌اف. ۱۳۸۶. ص ۳۰۵
- ۱۹- همان. صص ۲۶۷-۲۶۸
- ۲۰- غیاث‌الدین محمد بن جلال‌الدین بن شرف‌الدین رامپوری. ۱۳۶۳. ص ۶
- ۲۱- محیط طباطبائی، محمد. ۱۳۶۸. آذری یا آذربایجانی. از مجموعه مقالات: زبان فارسی در آذربایجان، (صص ۴۱۳-۴۲۴). گردآوری ایرج افشار. تهران: موقوفات محمود افشار یزدی. ص ۴۱۸
- ۲۲- همان. صص ۴۱۹-۴۲۲
- ۲۳- حسن‌اف. ۱۳۸۶. ص ۲۶۰
- ۲۴- همان. ص ۲۵۸
- ۲۵- بن‌خلف، محمدحسین. ۱۳۸۰. فرهنگ فارسی برهان قاطع. تهران: نیما. ص ۲۴
- ۲۶- الکاشغری، محمود بن الحسین. ۱۳۸۴. دیوان لغات‌الترک. ترجمه دکتر حسین محمدزاده صدیق. تبریز: اختر. ص ۸۳
- ۲۷- اوزبکی البخاری. ۱۳۹۲. ص ۳۰
- ۲۸- سیداف. ۱۳۸۱. ص ۵۰
- ۲۹- حموی بغدادی. ۱۳۸۰. (جلد اول). ص ۱۶۰
- ۳۰- ابن‌اثیر، عزالدین. ۱۳۸۳. تاریخ کامل. ترجمه حسین روحانی. تهران: اساطیر (چاپ سوم). ص ۵۶۲۱
- ۳۱- پورشریعتی. ۱۳۹۷. ص ۱۴۸
- ۳۲- چاتال‌اولوک. ۱۳۹۶. صص ۱۶۸-۱۶۹
- ۳۳- پورشریعتی. ۱۳۹۷. ص ۱۴۸
- ۳۴- موسوی کوهر و همکاران. ۱۳۸۸. سفال سیاه و خاکستری با نقش‌کنده عصر مفرغ قدیم مازندران، خاستگاهی بومی یا فرامنطقه‌ای؟ چکیده مقالات سومین همایش بین‌المللی روابط فرهنگی عصر مفرغ آسیای میانه. تهران: پژوهشکده سازمان میراث فرهنگی و گردشگری
- ۳۵- خودزکو، آکساندر. ۱۳۵۴. سرزمین گیلان. ترجمه سیروس سهامی. تهران: پیام. ص ۴۲

- ۳۶- پرادا، ایدت. ۱۳۸۳. هنر ایران باستان. ترجمه یوسف مجیدزاده. تهران: دانشگاه تهران (چاپ دوم). ص ۱۲۵
- ۳۷- اشیپولر، برتولد. ۱۳۸۶. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، (جلد اول). ترجمه جواد فلاطوری. تهران: علمی و فرهنگی. ص ۱۵۰
- ۳۸- طبری، محمدبن جریر. ۱۳۵۲. تاریخ طبری، تاریخ الرسل والملوک، جلد پنجم. ترجمه ابولقاسم پاینده. تهران: اساطیر. ص ۲۸۱
- ۳۹- خردادبه، عبدالله بن عبدالله. ۱۳۷۱. مسالک و ممالک. ترجمه سعید خاکنند. تهران: میراث ملل. ص ۴۳
- ۴۰- بلاذری، احمد. ۱۳۴۶. فتوح البلدان. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ص ۱۵۶
- ۴۱- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. ۱۳۷۳. التدوین فی احوال جبال شروین. تصحیح مصطفی احمدزاده. تهران: فکر روز. ص ۳۲
- ۴۲- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۹۵. اخبار الطول. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی (چاپ دهم). ص ۹۶
- ۴۳- Strabo. 1954. The Geography of Strabo (8 Vol. V). Translation by: Horace Leonard Jones. London: William Heinemann Ltd & Harvard University Press. (8 Vol. V). P. 295 (11-12-1)
- ۴۴- دیاکونوف. ۱۳۴۵. ص ۴۴۲
- ۴۵- اشیپولر. ۱۳۸۶. (جلد دوم). ص ۸۳
- ۴۶- زرینی، حسین. ۱۳۹۶. البرز ما جای دیگری بود. تهران: موسسه مطالعات ایران و اوراسیا. تارنما Iras.ir: تاریخ رویت تابستان ۱۳۹۹
- ۴۷- مینوی، مجتبی. ۱۳۵۴. نامه تنسر به گشنسب. تهران: خوارزمی (چاپ دوم). ص ۱۲۴
- ۴۸- خردادبه. ۱۳۷۱. ص ۱۱۹
- ۴۹- طبری. ۱۳۵۲. (جلد دوم). ص ۶۴۶
- ۵۰- مینوی، مجتبی. ۱۳۵۴. نامه تنسر به گشنسب. تهران: خوارزمی (چاپ دوم). ص ۵۵۵
- ۵۱- مقدسی، محمد بن احمد. ۱۳۶۱. احسن التقاسیم فی معرفت الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مولفان و مترجمان ایران. ص ۵۵۳-۵۵۴
- ۵۲- همان. ص ۵۷۳

- ۵۳- حانچرلی اوغلو، اورهان. ۱۳۹۷. فرهنگ کوچک اساطیر بین‌النهرین. ترجمه محبوبه هریسچیان. تبریز: دنیزچی ص ۲۴
- ۵۴- حسن‌اف. ۱۳۸۶. ص ۲۷۶
- ۵۵- حسین کربلائی، حافظ. ۱۳۴۲. روضات الجنان و جنات الجنان. به کوشش جعفر سلطان‌القرائی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تعلیقات، ۴۴۱/۱
- ۵۶- الکاغری. ۱۳۸۴. ص ۵۳۹
- ۵۷- کلیمما، اوتاگر. ۱۳۷۱. تاریخچه مکتب مزدک. ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. تهران: توس. ص ۳۵
- ۵۸- گروه مولفان. ۱۳۹۷. ص ۱۹۸
- ۵۹- ذکی‌اف، میرفتاح. ۱۳۸۶. معمای پیدایش قومی خوارزمیان، هزاره سوم قبل از میلاد. ترجمه رحمت قاضیانی. از : Turkmenhost.com
- ۶۰- حسن‌اف. ۱۳۸۶. ص ۳۰۵
- ۶۱- همان. ص ۳۰۴
- ۶۲- سرنا، کارلا. ۱۳۶۲. سفرنامه مادام کارلاسرنا. ترجمه غلامرضا سمیعی. تهران: زوار. ص ۵۱